

مجله علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز
دوره بیست و دوم، شماره سوم، پائیز ۱۳۸۴ (پیاپی ۴۴)
(ویژه‌نامه زبان و ادبیات فارسی)

جایگاه اندیشه‌های برخی از عارفان جمال‌پرست در
گفت و گوی فرهنگ‌ها و تمدن‌ها

دکتر اکبر صیادکوه*
دانشگاه شیراز

چکیده

در پیدایش و تکوین تمدن و فرهنگ جهانی، اندیشمندان و جریان‌های فکری کوچک و بزرگ بسیاری، کم یا بیش، سهم داشته‌اند. حاصل همه‌ی دستاوردها، اکنون بنای بسیار گسترده و سهمگینی است که تمدن انسانی نامیده می‌شود. گذشت سالیان فراوان و توسعه‌ی همه‌جانبه، ناگزیر، فاصله‌ها و چالش‌های گوناگونی بین انسان‌ها ایجاد کرده و آینده‌ی دشواری را پیش روی جهانیان قرار داده است. تداوم و کمال تمدن انسانی در گرو اتخاذ تصمیماتی تازه و آرایه‌ی راه‌حل‌هایی منطقی و همه‌جانبه‌نگر، برای ایجاد دوستی و صمیمیت بیشتر بین این اعضای بی‌شمار است. بی‌تردید، به این موضوع به علت ابعاد گسترده و ماهیت پیچیده‌ای که دارد، از زاویه‌های گوناگونی می‌توان نگریست و هر کس متناسب با تخصص خود، می‌تواند راه‌حل‌ها و طرقی مختلف را پیشنهاد کند. در این مقاله، اهمیت بهره‌گیری از برخی از محورهای اندیشه‌های عارفان جمال‌پرست در گفت‌وگوی فرهنگ‌ها یا تمدن‌ها، مطرح و تحلیل شده است.

واژه‌های کلیدی: ۱. عارفان جمال‌پرست ۲. عشق ۳. زیبایی ۴. کرامت انسانی ۵. گفت‌وگوی فرهنگ‌ها ۶. گفت‌وگوی تمدن‌ها.

۱. مقدمه

بی‌تردید «اندیشه» مهم‌ترین دست‌آورد انسان و اصلی‌ترین ممیزه‌ی انسان از دیگر جانداران است. همه‌ی تحولات و پیشرفت‌های انسانی، در سراسر حیات بشری، وامدار و در گرو «اندیشه» است و همچنان انسان برای ادامه‌ی حیات و تکامل خود، بدان، سخت، نیازمند است. فلاسفه، دانشمندان و بزرگان علوم انسانی، ریاضی‌دانان، علمای اخلاق، ادیبان و هنرمندان و همه‌ی شخصیت‌ها و جریان‌های بزرگ و کوچک فکری، در ساختن تمدن جهانی، کم و بیش نقشی بر عهده داشته‌اند؛ در این میان باید برای عارفان و دین‌مداران نیز نقش مهمی در نظر گرفت. دست‌آورد همه‌ی اندیشه‌وران، بنا و میراثی است به نام تمدن و فرهنگ، سده‌ها بل هزاره‌های فراوانی از عمر آن گذشته است. تمدن‌های محدود اولیه در اثر توسعه و رشد جامعه‌های بشری، گسترش فراوان یافته‌اند؛ اکنون به خانواده‌ای می‌ماند که نوه‌ها و نبره‌هایش چندان افزایش یافته که بسیاری از اعضای آن، نیاکان و اعضای خانواده‌های همدیگر را به خوبی نمی‌شناسند و چه بسا که برخی از ویژگی‌های اهریمنی، چون میل‌های نفسانی، طمع و فزون‌طلبی، خودخواهی، ریا، تعصب‌ورزی و ... چالش‌هایی را نیز میان اعضا ایجاد کرده و فاصله‌های جبری دو چندان گشته است؛ تا جایی که برخی، عصر ما را «عصر بی‌اعتدالی» و «عصر تضاد و تناقض» نامیده‌اند.

در سمینار «نقش علوم اجتماعی در گفت‌وگوی تمدن‌ها» که در بهمن‌ماه ۱۳۸۰، در دانشگاه شیراز برگزار گردید، مقاله‌ای با نام «سطوح خرد، میانه و کلان در گفت‌وگوی تمدن‌ها و فرهنگ‌ها» ارائه شد که بخشی از چکیده‌ی آن در زیر، به عنوان جزیی از صورت مسأله‌ی این تحقیق، نقل شود:

«در پایان هزاره‌ی دوم میلادی، یکی از مشکلاتی که بدون راه حل به هزاره‌ی سوم انتقال یافته است، مسأله‌ی عدم درک تفاهم متقابل میان ملت‌ها، اقوام و گروه‌های گوناگون می‌باشد. بد فهمی‌ها، عدم تفاهم‌ها و برتری جویی‌ها، منجر به جنگ‌های طولانی و ویرانگر میان ملت‌ها، درگیری‌های قومی ادامه‌دار و سلطه‌جویی‌های گروه‌های قدرت طلب گردیده است.

پاره‌ای از حکومت‌ها و دولت‌ها، با شناخت و درک این مسأله‌ی بنیادی، سعی بر یافتن راهی برای برپایی جهانی مبتنی بر صلح و دوستی برآمده‌اند، در حالی که هم‌زمان، حکومت‌ها و دولت‌هایی وجود دارند که همچنان جنگ و سلطه را عامل بقای خود می‌دانند و به همین لحاظ ایدئولوژی‌هایی را برای توجیه این وضعیت، در دامن خود می‌پروراند» (لهسایی‌زاده، ۳۸: ۱۳۸۰).

همان‌گونه که لهسایی‌زاده اشاره کرده، این مشکل ستیز و عدم تفاهم، در جهان امروز، به عنوان مشکلی انسانی وجود دارد؛ حال چه باید کرد؟

برای زندگی مسالمت‌آمیز و ادامه‌ی زیبای حیات، چاره‌ای نیست جز این‌که اعضای این خانواده‌ی بزرگ، همدیگر را بازشناسند؛ پیمان دوستی ببندند؛ دیوارهای فاصله و سنگلاخ‌های تضاد را از میان بردارند و خود را از اعضای یک پیکر بدانند. دستیابی بدین منظور مهم و اساسی، کار آسانی نیست و عزمی جهانی و همگانی می‌طلبد. رویکرد اخیر جهانیان، به‌ویژه، حرکت‌های ابتکاری و نویی که در کشور ما در چند سال گذشته، آغاز شده؛ پشتوانه‌های بزرگ است و پشتوانه‌های روزنه‌ای بر روی وجدان‌های بیدار و آگاه جهانیان گشوده است. اکنون باید اندیشید که چگونه و از چه راه‌هایی می‌توان، این فاصله‌ها را پشت سر گذاشت و به یک وحدت جهانی دست یافت. بی‌تردید، راه‌های متعدد و فراوانی پیش روی ماست؛ برخی نزدیک‌تر و برخی دورتر. گفتنی است، آن راه‌هایی زودتر به مقصود می‌رسند که مشترکات جهانی بیشتری داشته باشند؛ به بیان دیگر، باید اولویت‌ها را به جاده‌هایی داد که از درون و دل انسان‌های بیشتری می‌گذرند. به نظر نگارنده، مشترکات انسانی و جهانی در حوزه‌های هنر، ادبیات و عرفان از دیگر حوزه‌ها و راه‌ها بیشتر است.

این مقاله، تنها به نقش اندیشه‌ها و طرز نگرش‌های برخی از عارفان، به‌ویژه، آنانی که به جمال‌پرستی شهرت یافته‌اند، در گفت‌وگوی فرهنگ‌ها و تمدن‌ها اختصاص یافته و منظور نهایی آن، این است که این طرز نگرش‌ها، در جمع قلوب جهانیان و دفع ستیز و چالش‌های آنان توانایی دارد و چه بسا که با شناخت محورهای اصلی بینش‌های صاحبان این اندیشه‌ها و ترویج و تبلیغ آنها در میان جهانیان، نیل به این منظور آسان‌تر صورت گیرد. برای وارد شدن در این بحث، ناگزیریم نخست درباره‌ی «عرفان» و «عارفان جمال‌پرست» سخنی به میان آوریم و بعد از آن، به بحث اصلی مقاله بپردازیم.

۲. عرفان و عارفان جمال‌پرست

عارفان نیز همانند بسیاری از مقوله‌های دیگر معارف انسانی، از جمله شعر، هنر، زیبایی و ... از مقوله‌های جنجال برانگیزی است که برای آن تعاریف متعدد و گوناگونی ارائه شده است. برای پرهیز از دراز آهنگ شدن سخن، به ناچار تعریفی را بر می‌گزینیم که با منظور این مقاله، هماهنگی بیشتری داشته باشد. در این مقاله نگارنده تعریفی را که شاعر و ادیب معاصر ایرانی دکتر شفیعی کدکنی در مقاله‌ی «از عرفان بایزید تا فرمالیسم روسی» نقد کرده است، مبنا قرار می‌دهد. در مقاله‌ی یاد شده، عرفان «نگاه هنری به الهیات و مذهب یا تلقی هنری از دین و الهیات» قلمداد شده است (شفیعی کدکنی، ۱۲: ۱۳۸۰).

در این تعریف، عرفان مفهومی شناور و نسبی دارد و همان‌گونه که اشاره شد؛ با منظور مقاله کاملاً سازگار است؛ با مبنا قرار دادن این تعریف، به گونه‌ای پای هنر و ادب هم به میدان می‌آید، که به تناسب آن با موضوع مقاله می‌افزاید.

دکتر شفيعی کدکني در مقاله‌ی یادشده، بدین نکته اشاره می‌کند که:

«... شک نیست که جنبه‌های انسانی آموزش‌های عارفانی از نوع بایزید بسطامی و بوسعید میهنی و ابوالحسن خرقانی و مجموعه‌ی تصوف خراسان، برای انسان معاصر، ارزش‌های بسیار دارد، تعصب‌ها را کم می‌کند، انسان دوستی بدون قید و شرط را می‌ستاید و بر آتش انانیت انسان، آبی فرو می‌ریزد تا از شعله‌های ویران‌کننده‌ی آن بکاهد. این جنبه‌های ارزشمند عرفان ایرانی است و تصوف ایرانی، سرشار است از اندیشیدن به انسان؛ همین انسان خاکی میان کوچه و بازار»

یکی دیگر از عرفان‌پژوهان نیز درباره‌ی نقش این اندیشه‌ها در پیوند انسان‌ها با یکدیگر نوشته است: «تعریف‌های زیادی از تصوف شده که همه‌ی آنها حکایت از تهذیب نفس و صفای باطن و ظاهر صوفی دارد و هر یک، به گونه‌ای مردم را به دوستی و برادری و احترام به انسان و انسانیت تشویق می‌کند» (انصاری، ۲۲: ۱۳۷۱). شاید به دلیل همین درون‌مایه‌ها بوده که در طول تاریخ - دست کم در حوزه‌ی تسلط اسلام - بیشتر اندیشمندان و انسان‌های بزرگ و مصلحان به عرفان و تصوف تمایل نشان داده‌اند. مرحوم جلال‌الدین همایی که از عرفان‌پژوهان معاصر به شمار می‌آید، در این باره گفته است:

«بسیاری از دانشمندان به تصوف منتسب بودند. مطلب مهم این است که به شهادت تاریخ و تراجم رجال و همچنین خود آثاری که از بعضی دانشمندان بزرگ ایران به ما رسیده است، چنین بر می‌آید که بسیاری از رجال بزرگ ایران، از هر طبقه در متقدمین و متأخرین، منسوب به نحله‌ی تصوف بوده‌اند و اگر رسماً هم داخل فرقه نبوده، بویی از این معنی در مشرب و مذاق مسلکی آنها شنیده می‌شود... برای این معنی کافی است که بدانیم فقط تا قرن پنجم هجری، عده‌ی متصوفان زاید بر چهار هزار نفر رسیده بوده است» (۶ تا ۹: ۱۳۶۶).

سلسله‌های متصوفه متعدد هستند. در تاریخ تصوف و عرفان اسلامی وقتی می‌نگریم، می‌بینیم که اغلب مشایخ صوفیه، شیوه و طریقی خاص را بر می‌گزیدند و آن را اساس طریقت خود قرار می‌دادند و همین امر، موجب پدید آمدن سلسله‌های مختلف می‌گردید. بدیع‌الزمان فروزان‌فر - صاحب نظر در تاریخ عرفان - در این باره معتقد است:

«هر یک از مشایخ صوفیان، بنیاد کار و طریقت خود را بر روش یکی از مقامات و پایداری در تحقق بدان یا سیر در یکی از احوال و مراقبت آن نهاده‌اند؛ چنان که بعضی سکر و عزلت و گروهی مراقبت باطن و دسته‌ای صحبت و ایشار را اصل قرار داده‌اند و برخی از مشایخ راستین، وداد و عشق را پایه‌ی ترقی و کیمیای سعادت شمرده‌اند که سر دسته‌ی آنان مولانا جلال‌الدین و خواجه حافظ می‌باشند (فروزان‌فر، ۷۹: ۱۳۵۱).

عارفان جمال‌پرست که در این مقاله به برخی از محورهای فکری آنان اشاره خواهد شد، همین دسته‌ی اخیر هستند که مرحوم فروزان‌فر از آنها، به «مشایخ راستین» یاد کرده و درباره‌ی طریقت آنان گفته است که بنیاد طریقت خود را بر وداد و عشق می‌نهادند. درباره‌ی تاریخچه‌ی این دسته از صوفیان، تاکنون خوشبختانه تحقیقاتی انجام گرفته که شاید مفصل‌ترین آنها، تحقیقات دکتر محمد معین و آقای هانری کربن فرانسوی باشد که در مقدمه‌ی کتاب *عبرالعاشقین* شیخ روزبهان بقلی فسایی آمده است. آنها در این مقدمه، از برخی از صوفیانی یاد می‌کنند که این طریقه را برگزیده بودند. از جمله از ذوالنون مصری (متوفی ۲۴۵)، ابوبکر محمدبن ابی سلیمان داوود اصفهانی (متوفی ۲۹۷)، ابوالحسن محمدبن محمد نوری (متوفی ۲۹۵) یاد کرده‌اند و یادآور شده‌اند که روزبهان بقلی (متوفی ۶۰۶ هـ)، در این طریقه ممتاز بوده است. (۵۷: ۱۳۶۰) همچنین: «عبرالعاشقین او از نخستین کتاب‌هایی است که در عشق صوفیانه و جمال‌پرستی به فارسی تألیف شده است» (فروزان‌فر، ۸۴: ۱۳۵۱).

به نظر می‌رسد این دسته از عارفان که به عارفان جمال‌پرست شهرت یافته‌اند؛ ادامه دهندگان راه و شیوه‌ی همان عارفانی باشند که در سده‌های اولیه‌ی هجری، در برابر تصوف زاهدانه، به تصوف عاشقانه روی آوردند یا تمایل بیشتری بدان نشان می‌دادند. شاید بتوان گفت که این طرز اندیشه، به عنوان یک مجموعه‌ی فکری منسجم، در قرن سوم هجری جایگاه خود را به دست آورد و اما درباره‌ی شیوه و طریقه‌ی این دسته از عارفان گفته‌اند که:

«بعضی از صوفیان عقیده دارند که پرستش جمال و عشق صورت، آدمی را به کمال می‌رساند که چون معنی جز در صورت نتوان دید و جمال ظاهر، آیینه‌دار طلعت غیب است؛ پس ما که خود در قید صورت و گرفتار صورتیم به

معنی مجرد، عشق نتوانیم داشت و از این رو بنیاد طریقت خود را بر اساس جمال‌پرستی متکی ساخته، به زیبایی صورت عشق می‌ورزیده‌اند. امام احمد غزالی مؤلف کتاب سوانح (متوفی به ۵۲۰) و فخرالدین عراقی (متوفی ۶۸۸) صاحب لمعات که از شاگردان صدرالدین قونوی است، بر این عقیده بوده‌اند و مباحث عرفان را در مؤلفات خود با اصطلاح عشق و عاشق و معشوق بیان کرده‌اند. اوحالدین کرمانی که با شیخ سعدی هم عصر بود و از اقران محی‌الدین به شمار می‌رفت، نیز همین روش را داشت و در خانقاه وی، این طریقه رواج می‌یافت» (فروزانفر، ۷۹: ۱۳۵۱). بنیاد فکر و اندیشه‌ی این دسته از عارفان، بر دو محور «جمال‌پرستی» و «عشق» می‌چرخد. از دیدگاه آنان، بین «جمال»، «عشق» و «خلقت» رابطه‌ی نزدیکی وجود دارد و هستی بر این اساس آفریده شده است. ابیات زیر به صراحت بدین منظور اشاره دارند:

در ازل پرتو حَسَنَت ز تجلی دم زد عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد
(حافظ، ۱۷۳)

طفیل هستی عشقند آدمی و پیری ارادت بی بنما تا سعادتی ببری
(حافظ، ۳۷۳)

خداوندی که مظهر جمال و کمال مطلق است، عشق می‌ورزد که شناخته شود، دست به آفرینش می‌زند. در بیشتر منابع عرفانی، نحوه‌ی آغاز آفرینش را با این پرسش حضرت داوود(ع) از خداوند، پاسخ می‌دهند که: «داوود پیغامبر در مناجات خویش گفت: الهی جلال لم یزلی، منعوت به نعت کمال؛ موصوف به صفت استغنا؛ از همه مستغنی و به نعت خود باقی، نه ترا به کس حاجت و نه ترا از کسی یاری و معونت؛ این خلق چرا آفریدی؟ و در وجود ایشان حکمت چیست؟ جواب آمد که یا داوود! کنت کنزاً مخفیاً... فاحببتُ ان اعرف... احببتُ ان اعرف، اشارت است که بناء معرفت بر محبت است؛ هر جا که محبت است، معرفت است...» (میبدی، ج: ۶، ۴۷۷: ۱۳۷۱).

در بالا به چند محور اصلی اندیشه‌های جمال‌پرستان اشاره شد، آنچه در نهایت به اجمال می‌توان نتیجه گرفت، این است که چنین برداشتی از جهان، انسان و خداوند در همه‌ی شؤونات شخصیتی و فکری جمال‌پرستان و پیروان آنان تأثیر گذاشت و موجب شد که به همه چیز از دید زیبایی بنگرند و به همه‌ی هستی، از این حیث که آیینی جمال خداوندی است، عشق بورزند و در نتیجه همه‌ی هستی در نظرشان زیبا و دوست داشتنی جلوه کند؛ تعبیر زیبایی سعدی در ابیات زیر، حکایت از چنین برداشتی دارد:

همه عالم جمال طلعت اوست تا که را چشم این نظر باشد
کس ندانم که دل بدهد ندهد مگر آنکس که بی بصر باشد
(سعدی، ۴۸۰)

این مضمون و معنا، در دو بیتی زیبای باباطاهر عریان نیز به ظرافت آمده است:

به صحرا بنگرم صحرا تو بینم به دریا بنگرم دریا تو بینم
به هرجا بنگرم کوه و درو دشت نشان از قامت رعنا تو بینم
(باباطاهر، ۴۵)

در سایه‌ی چنین نگرشی، زندگی و حیات برای انسان، همواره تازه و دوست‌داشتنی است و انسان به همه چیز و همه کس، بدان جهت که از معشوق ازلی صادر شده، بی حد و مرز عشق می‌ورزد به تعبیر سعدی شیرازی:

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست
(سعدی، ۷۸۷)

در دیدگاه این عارفان، چون همه‌ی هستی، آیینی جمال‌نمای حق است، زیباست. عراقی، شاعر نامدار سده‌ی هفتم هجری، در یکی از آثار معروف خود به نام لمعات العاشقین که آکنده از اندیشه‌های عشق مدارانه و جمال‌پرستانه است، به این نکته این‌گونه اشاره کرده است: «هرچه هست آیینی جمال اوست؛ پس هرچه باشد، جمیل باشد. لاجرم همه را دوست دارد و چون در نگرش خود را دوست داشته باشد» (۳۸۵). در بیشتر غزلیات و آثار عراقی، جلوه‌های

چنین تعبیری به چشم می‌خورد. چنین طرز نگرش و اندیشه‌هایی در نهایت به معرفت ویژه‌ای نسبت به جهان و انسان و خداوند منجر می‌شود و در سایه‌ی آن انسان، سعه‌ی صدر، و بینش درونی خاصی می‌یابد که به کمک آن می‌تواند بر دیوهای فزون‌طلبی، خشم و زشتی بتازد و تعادل و تناسب را بر رفتارش حاکم کند. نمود شگرف چنین اندیشه‌هایی بیشتر در زندگی اجتماعی هویدا می‌شود و می‌تواند دارو و مرهمی بر جراحات اجتماعی انسان معاصر و لجام گسیختگی‌های فرهنگی او در جهانی باشد که نظم آن به اعتقاد برخی، «به احتمال قریب به یقین، به بی‌نظمی خواهد انجامید» (چارلز هندی، عصر تضاد و تناقض، ۳۶) و «دنیا در چند دهه‌ی آینده، دنیای گیج کننده‌ای خواهد بود» (همان، ۳۴۸).

شایان یاد است که این بحث را می‌توان در یک سطح کلی‌تر و عمیق‌تری، یعنی ارتباط و نقشی که دین می‌تواند در گفت‌وگوی تمدن‌ها داشته باشد، مطرح کرد اگر چه بحث بسیار دامنه‌داری خواهد داشت؛ مقاله‌ی «دین و گفت‌وگوی تمدن‌ها» که در شماره ۲۰، فصلنامه‌ی هستی در بهار ۱۳۸۲ چاپ شد، از جمله‌ی آنهاست. در این مقاله، به‌ویژه بر درک عمیق و درست و تفاهم بیشتر مسلمانان و مسیحیان و نقش آن در صلح و امنیت جهانی تأکید شده است. مقاله‌ی حاضر نیز می‌تواند در شمار یکی از زیر مجموعه‌های مقاله‌ی یاد شده قلمداد گردد.

در ادامه‌ی این مقاله، دست‌آوردهای فرهنگی و اجتماعی این طرز نگرش و به تعبیری دیگر، محورهای اصلی اندیشگی برخی از عارفان، که به نظر نگارنده، می‌تواند الگوی مناسبی برای ایجاد امنیت روانی و زندگی مسالمت‌آمیز انسان معاصر باشد، مطرح می‌گردد.

۳. تکریم انسان

مهمترین رهاورد و دست‌آورد اندیشه‌های عرفانی، به‌ویژه، اندیشه‌ی کسانی که به حوزه‌ی جمال‌پرستی منتسب بوده‌اند، برای جامعه‌ی انسانی، ارج و مقامی است که برای «انسان» قایل شده‌اند. اینان، به یک قرابت و رابطه‌ی خاصی بین خداوند و انسان اعتقاد دارند. در نظر آنان، انسان نسخه‌ی اصلی از جلوه و جمال حق و فی نفسه شایسته‌ی تکریم و احترام است. نجم‌الدین رازی (وفات ۶۴۵هـ.ق) که خود از آبخور چنین اندیشه‌هایی سیراب گشته است، در کتاب شیوای مرصادالعباد در بحث آفرینش انسان، به وجه برتری انسان بر سایر کائنات این چنین اشاره کرده است:

«از این‌ها [کوه، آسمان، زمین و ...] هیچ درست نیامد بار امانت معرفت کشیدن، الا از انسان؛ از بهر آن که جملگی [مقصود] آفرینش، نفس انسان بود که آینه‌ی جمال‌نمای حضرت الوهیت خواست بود و مظهر و مظهر جملگی صفات او- اشارت و خلق آدم علی‌صورت، بدین معنی باشد» (رازی، ۱۳۷۱: ۲) همچنین: «آدمی‌زاد را ما برگرفتیم؛ او محمول عنایت ماست در بر و بحر ... چون او با همه عجز و ضعف بار ما کشید ما با همه‌ی قوت و قدرت اولی‌تر که بار او کشیم، زیرا که ما عاشق و معشوقیم آنچه ما را با آدمی و آدمی را با ماست، نه ما را با دیگری و نه دیگری را با ما افتاده است (همان، ۴۸).

با تأمل در شواهدی که آورده شد، در می‌یابیم که هیچ مذهب و مکتبی به این اندازه، به انسان ارج نمی‌دهد. انسان از این بابت در نظر عارفان مقام والایی دارد که کم‌ترین فاصله را با مقام وحدت درک می‌کند و بیشترین بهره را از روح برده، کامل‌ترین و دقیق‌ترین نسخه از آفریدگار خود است؛ همان انسانی که آفریدگار پس از خلقت او، خود را به خاطر این آفرینش عظیم، چنین می‌ستاید: «فتبارک الله احسن الخالقین.» (مؤمنون/ ۱۴).

بر پایه‌ی چنین برداشت‌هایی است که نجم‌الدین رازی، در رباعی زیر، به مقام والای انسانی این چنین اشاره کرده است:

ای نسخه‌ی نامه‌ی الهی که تویی	وی آینه‌ی جمال شاهی که تویی
بیرون ز تو نیست هرچه درعالم هست	از خود بطلب هر آنچه خواهی که تویی

(رازی، ۳)

آنچه بدان اشاره شد، بیانگر جایگاه والای انسان در دیدگاه این گروه است. انسان با داشتن چنین مرتبه‌ای، سزاوار تکریم و احترام می‌گردد و قرعه‌ی فال به نام او می‌زنند. متون عرفانی ما آکنده از چنین نگرش‌هایی است که به طرق

مختلف و به زبان‌های گوناگون بیان شده است.

از میان آنان، کتاب ارزشمند مرصادالعباد نجم‌الدین رازی، بسیار قابل توجه است؛ در این کتاب، مقام انسانی به شیوایی تمام وصف و بیان شده است و می‌توان یک دوره‌ی کامل از مباحث انسان‌شناسی را، از لابه‌لای مطالب آن بیرون کشید. اثر برجسته و ممتاز دیگری که همسان مرصادالعباد از این حیث حایز اهمیت است و در آن به مقام انسان بسیار توجه شده، کتاب اسرارالتوحید محمدبن منور است. در این کتاب، شیوه‌ی سلوک بوسعید با مردمان زمانه‌اش، نمونه‌ای بارز، برای بیان کرامت مقام انسانی در نظر عرفاست. «ابوسعید ابوالخیر کسی بود که با ارباب همه‌ی دیانات با دوستی و تساهل می‌زیست و همه‌ی بندگان خدای را به دیده‌ی انسانی و برادری می‌دید» (منور، ۱۳۶۶: ۵۶) به دلیل، چنین شیوه‌ای بود که «... ترسایان سخت شیفته‌ی معنویت و حالت او شده بودند» (همان، ۵۷).

در هر حال به نظر می‌رسد هیچ کدام از فرقه‌ها و دسته‌های مذهبی و غیرمذهبی در طول تاریخ، به اندازه‌ی عارفان به صورت عملی و نظری برای انسان این‌قدر کرامت و مقام قایل نشده باشند. و می‌توان ادعا کرد که چنین نگرش‌هایی شایستگی این را دارند که در فرهنگ جهانی پایه قرار گیرند.

۴. پرهیز از تعصب

یکی دیگر از مهم‌ترین دستاوردهای عارفان، به‌ویژه عارفان جمال‌پرست، برای زندگی مسالمت‌آمیز، پرهیز از تعصبات بی‌پایه و غیر منطقی است؛ تا آن‌جا که گفته‌اند: «نداشتن تعصب و آزاداندیشی یکی از ویژگی‌های آیین درویشی است.» (شمیسا، ۱۴: ۱۳۷۶). بن مایه و محتوای بسیاری از حکایت‌های اخلاقی پرداخته شده و قطعه‌هایی که صاحبان این اندیشه‌ها سروده‌اند، بدین موضوع و منظور مربوط می‌شود؛ جناب مولوی در ادامه‌ی حکایت تمثیلی پیلی که هندیان در تاریک خانه‌ای جای داده بودند و مردم را برای تشخیص آن، بدان جا دعوت می‌کردند، سخت‌گیری و تعصب را نشانه‌ی خامی می‌داند و افراد متعصب را به جنینی که کارش خون‌آشامی است، تشبیه می‌کند. در نظر مولانا، انسان متعصب همانند میوه‌ی نارسیده‌ای است که به شاخه‌ها می‌چسبد و لیاقت بردن به دربار را ندارد. اما وقتی که رسید و کامل شد، آن‌گاه شایستگی در دربار بردن را پیدا می‌کند:

نی نگویم زان‌که خامی تو هنوز	در بهاری و ندیدستی تموز
این جهان همچون درخت است ای کرام	ما برو چون میوه‌های نیم خام
سخت گیرد خام‌ها مر شاخ را	زانکه در خامی نشاید کاخ را
چون بپخت و گشت شیرین، لب‌گزان	سست گیرد شاخه‌ها را بعد از آن
سخت‌گیری و تعصب خامی است	تا جنینی کار خون آشامی است

(مثنوی مولوی، دفتر سوم، بیت های ۱۲۹۲ تا ۱۲۹۷)

لازمه‌ی پرهیز از تعصب در نظر عارفانی چون عطار، او را بر آن داشته که در مقدمه‌ی کتاب معروفش منطق‌الطیر پس از تحمیدیه و ستایش پیامبر اکرم (ص) و خلفای راشدین، در مذمت تعصب سخن به میان آورد. همچنین در آثار بازمانده از ادیبان و شاعرانی که گرایش به اندیشه‌های عرفانی داشته‌اند، موارد متعدد و حکایت‌های فراوانی به چشم می‌خورد که از آنها بوی سعه‌ی صدر و پرهیز از تعصب و جانب‌داری‌های غیرمنطقی می‌آید. از جمله، در کتاب اسرارالتوحید حکایت‌های فراوانی است که محتوا و پیام آنها، بیانگر شیوه‌ی تربیتی و طرز نگرش ابوسعید ابی‌الخیر (ولادت ۳۵۷، فوت ۴۴۰ هـ) به مسایل اجتماعی است. چکیده‌ی یکی از این حکایت‌ها، که در صفحه‌ی ۲۱۰ کتاب یاد شده آمده، به زبان امروزی چنین است: روز یک‌شنبه‌ای ابوسعید در نیشابور سواره می‌رفت، به در کلیسایی رسید. ترسایان در کلیسا گرد هم آمده بودند. همراهان ابوسعید گفتند، دوست داریم اهل کلیسا را ببینیم، شیخ موافقت کرد. وارد کلیسا شدند. ترسایان به استقبال شیخ آمدند و احترام گذاشتند. یکی از همراهان شیخ بدو گفت: اجازه می‌دهید چند آیه از قرآن بخوانیم؟ شیخ موافقت کرد. چون قرآن خوانان چند آیه بخوانند، به ترسایان حال خوشی دست داد و بگریستند، شیخ از کلیسا بیرون رفت. یکی از همراهان شیخ گفت: اگر شیخ اشاره‌ای کرده بود، همه‌ی ترسایان زنا‌های خود باز می‌کردند. شیخ گفت: ما ایشان را زنا نرسته‌ایم تا باز گشاییم. (منور، ۲۱۰)

اشاره‌هایی که پیش از این درباره‌ی رفتار بوسعید با یاران ادیان دیگر، به‌ویژه برخوردی که با مسیحیان داشت، به گونه‌ای که مسیحیان شیفته‌ی رفتار او شده بودند، همه بیانگر این است که عارفان تا چه اندازه سعه‌ی صدر داشتند و از تعصبات بی‌پایه پرهیز می‌کردند.

شفیعی کدکنی در ذیل عنوان «تساهل و گذشت بوسعید، در نقد همین حکایت می‌نویسند: «در چنین محیط متعصب و بی‌رحمی که با کوچک‌ترین تفاوت عقیده‌ای نسبت به عقیده‌ی حاکمیت، هیچ مسلمانی هم بر جان خویش ایمنی ندارد، رفتار انسانی و نجیب بوسعید نسبت به همه‌ی مردم، از هر فرقه و دین و مذهب و گروهی که هستند، شنیدنی و آموختنی است او حتی به کلیسای ترسایان رفت» (منور، ۸۲).

این ویژگی یعنی پرهیز از تعصب و دعوت به آزاد اندیشی به گونه‌های مختلف در آثار منظوم و منثور یکی از بزرگ‌ترین نامداران قرن هفتم هجری یعنی سعدی شیرازی، قابل طرح است. پروفیسور شبلی نعمانی، درباره‌ی این خصوصیات سعدی گفته است: «چیزی که مهم‌تر از همه‌است این که شیخ بنیاد اخلاق را بر بی‌تعصبی استوار کرده است، او به طرق مختلف تعلیم بی‌تعصبی داده و ثابت می‌کند با تعصب نمی‌شود، حماسه‌ی لطیف و باریک اخلاق را استوار ساخت» (شبلی نعمانی، ۱۳۳۹: ۵۸).

داشتن چنین روحیه و اندیشه‌ای موجب شده که سعدی کمتر به مخاطب امر و نهی کند و به آنها بیشتر اجازه دهد تا خود راهشان را برگزینند. شاید اعتقاد دارد که کار هنر و ادب، دستور دادن نیست؛ بلکه هنر با تصویر زشتی و زیبایی و نمودن آن به مخاطب، رسالتش را به انجام می‌رساند. این مطلب از ابیات زیر که به آیه‌ی «و ما علی الرسول الاّ البلاغ» (مائده، ۹۹) نظر دارد، برمی‌آید:

گر بشنوی نصیحت و گر نشنوی به صدق
گفتیم و بر رسول نباشد بجز بلاغ
(سعدی، ۷۹۷)

و:
ما نصیحت به جای خود کردیم
روزگاری درین به سر بردیم
گر نیاید به گوش رغبت کس
بر رسولان پیام باشد و بس
(سعدی، ۱۹۳)

و:
من آنچه شرط بلاغ است با تو می‌گویم
تو خواه از سخنم پندگیر و خواه ملال
(سعدی، ۷۳۰)

در دیدگاه این اندیشمندان، انسان مرتبه‌ی والایی دارد و به صرف داشتن اعتقادی دیگر، این مرتبه را از دست نمی‌دهد:

کافر و کفر و مسلمان و نماز و من و عشق
هرکسی را که تو بینی به سر خود دینی است
(سعدی، ۴۵۸)

یا به بیان حافظ:
همه کس طالب یارند چه هشیار و چه مست
همه جا خانه‌ی عشق است چه مسجد چه کنشت
(حافظ، ۱۲۶)

این آزاد اندیشی‌ها و سعه‌ی صدرهای انسان‌مدارانه، در اغلب متون عرفانی نمود فراوانی دارد؛ از ترجیع‌بند هنری و زیبای هاتف اصفهانی که از شاهکارهای ارزشمند ادب عرفانی پارسی است، می‌توان به عنوان نمونه‌ای عالی در این زمینه یاد کرد.

در این ترجیع‌بند هنری، مرد عاشق مسلمانی، در اثر سوز و گداز عشق، شبی بی‌قرار می‌شود و در پی کشف حقیقت، از خانه بیرون می‌آید و به ترتیب به دیر مغان و سپس به کلیسای ترسایان و در نهایت به محفل پیر باده‌فروش راه می‌یابد. در هر سه محفل که وارد می‌شود، افراد آن مجلس با خوش‌رویی و بدون هیچ‌گونه جانب‌داری غیرمنطقی با او برخورد می‌کنند و با بیانی روشن و گاهی در قالب تمثیلی زیبا، حقیقت را برای او تبیین می‌کنند؛ برای مثال در بند

سوم این ترجیع‌بند، وقتی که مرد عاشق به کلیسای ترسایان قدم می‌نهد، به دلبر ترسا روی می‌کند و می‌گوید: «شما تا کی می‌خواهید سه‌گانه پرست باشید؟»:

در کلیسا به دلبری ترسا	گفتم ای دل به دلم تو در بند
ای که دارد به تار زتارت	هر سر موی من جدا پیوندد
ره به وحدت نیافتن تا کی	نگ تثلیث بر یکی تا چند
نام حق یگانه چون شاید	که اب و ابن و روح قدس نهند

و دلبر ترسا با خنده‌ای شکرین، لب می‌گشاید و با تمثیلی بسیار مؤثر و خردپسند پاسخ می‌دهد:

لب شیرین گشود و با من گفت	وز شکرخنده ریخت آب از قند
که گر از سر وحدت آگاهی	تهمت کافری به ما مپسند
در سه آیین سه شاهد ازلی	پرتو از روی تابناک افکند
سه نگردد بریستم ار او را	پرنیان خوانی و حریر و پرنده
ما در این گفتگو که از هر سو	شد ز ناقوس این ترانه بلند
که یکی هست و هیچ نیست جز او	وحده لا اله الا هو

شیوه‌ی برخورد و گفت‌وگوی دو شخصیت این بند از ترجیع‌بند هاتف که در واقع نماینده‌ی دو اعتقاد گوناگون هستند، نمونه‌ای زیبا از برخوردهای انسانی است که از هرگونه جانب‌داری و تعصب غیرمنطقی دور است. در پایان این بحث، این نکته شایان یادآوری است که تعصبی که در این جا مطرح می‌شود، همان تعصب یا جانب‌داری غیر منطقی است و بی تردید، به معنی بی‌تفاوتی در برابر حق و باطل نیست.

۵. عشق ورزیدن به همه‌ی هستی

مهم‌ترین ویژگی و ممیزه‌ی عارفان به ویژه عارفان جمال پرست، عاشق‌پیشگی و جمال‌پرستی آنان است که در ابتدای مقاله بدان اشاره شد. در نظر صاحبان این اندیشه‌ها، بین هستی و خداوند پیوند عاشق و معشوقی استوار است و حسن و جمال خداوندی سرچشمه و آغازگر هستی است. در این جا، تنها بر نقش این ویژگی در رفتارهای اجتماعی و تأثیر آن در گفت‌وگوی فرهنگ‌ها یا تمدن‌ها تأکید می‌شود. آن گونه که از آثار صاحبان این اندیشه‌ها برمی‌آید، این ویژگی در تلطیف شخصیت افراد اثر فراوانی دارد و انسان را از خصلت‌های حیوانی و درنده‌خویی باز می‌ستاند. برخی معتقدند که محبت و عشق، تنها عاملی است که می‌تواند دوگانگی‌های مختلف را بزدايد و سایه‌ی وحدت و وفاق را بر سر انسان بیندازد: «محبت تنها عامل جلوگیری از تفرقه و قتل و خونریزی و قوی‌ترین وسیله‌ی برابری و برادری است: به حکم محبت، اختلاف در ادیان نیست» (انصاری، ۸۴).

نگارنده اعتقاد دارد، راه دادن این جنبه از تفکرات در زندگی اجتماعی انسان امروز، می‌تواند نتایج سودمندی در پی داشته باشد. در پناه این تفسیر، جهان و انسان معنی‌دار می‌شود و هستی تفسیری زیبا می‌یابد. این طرز تفکر یعنی عاشق‌پیشگی و جمال‌پرستی، در سراسر آثار بازمانده از عارفان، به ویژه عارفان جمال پرست جلوه‌ها و نمودهای فراوانی دارد که در زیر به برجسته‌ترین آنها اشاره می‌شود.

۶. سریان عشق در هستی

در نظر این اندیشمندان، عشق عنصر رابط و پیوند دهنده‌ی بین همه‌ی موجودات، بلکه همه‌ی ذرات است و هستی بر اساس این پیوند است که به حیات خود ادامه می‌دهد. سایه‌ی این طرز نگرش را حتی در آثاری که به حوزه‌ی عرفان هم کمتر مربوط می‌شود، گاهی می‌توانیم ببینیم؛ از جمله حکیم نظامی در منظومه‌ی بزمی خسرو و شیرین به زیبایی و توانمندی این موضوع را پرداخته است. که به جهت شیوایی و رسایی کلام، ابیاتی از آن را در زیر نقل می‌کنیم:

مرا کز عشق به ناید شعاری
فلک جز عشق محرابی ندارد
غلام عشق شو کاندیشه این است
جهان عشق است و دیگر زرق سازی
اگر بی عشق بودی جان عالم
کسی کز عشق خالی شد فسرده است
هم از قبله سخن گوید هم از لات...
اگر عشق اوفتد در سینه ی سنگ
که مغناطیس اگر عاشق نبودی
وگر عشقی نبودی بر گذرگاه
بسی سنگ و بسی گوهر به جابند
هرآن جوهر که هستند از عدد بیش
طبایع جز کشش کاری ندارند...
گر اندیشه کنی از راه بیانش

مبادا تا زیم جز عشق کاری
جهان بی خاک عشق آبی ندارد
همه صاحب دلان را پیشه این است
همه بازی است الا عشق بازی
که بودی زنده در دوران عالم
گرش صد جان بود بی عشق مرده است
همش کعبه خزینه هم خرابات
به معشوقی زند در گوهری چنگ
بدان شوق آهنی را چون ربودی
نبودی کهربا جوینده ی کاه
نه آهن را نه که را می رابیند
همه دارند میل مرکز خویش
حکیمان این کشش را عشق خوانند
به عشق است ایستاده آفرینش

(نظامی، ۱۴۲ و ۱۴۳: ۱۳۷۲)

در نظر این اندیشمندان این هستی به طفیلی عشق آفریده شده است:

طفیل هستی عشقند آدمی و پری ارادت کی بنما تا سعادت بیبری

(حافظ، ۳۷۳)

عشق در نظر آنان، قدرت کیمیاگری دارد و می تواند وجودهای پست را به وجود عالی تبدیل کند:

ای بی خبر بکوش که صاحب خبر شوی
در مکتب حقایق پیش ادیب عشق
دست از مس وجود چو مردان ره بشوی
تا کیمیای عشق بیابی و زر شوی
هان ای پسر بکوش که روزی پدرشوی
تا راهرو نباشی کی راهبر شوی

(حافظ، ۳۹۸)

به اعتقاد این جمال پرستان، انسان با عشق ورزیدن به خوش بینی دست می یابد. چنان که حافظ در ابیات زیر بدین مطلب اشاره کرده است:

منم که شهره ی شهرم به عشق ورزدن
وفا کنیم و ملامت کشیم و خوش باشیم
به پیر میکده گفتم که چیست راه نجات
مراد دل ز تماشای باغ عالم چیست
به می پرستی از آن نقش خود زدم بر آب
به رحمت سر زلف تو واثقم ورنه
منم که دیده نیالوده ام به بد دیدن
که در طریقت ما کافری است رنجیدن
بخواست جام می و گفت عیب پوشیدن
به دست مردم چشم از رخ تو گل چیدن
که تا خراب کنم نقش خود پرستیدن
کشش چو نبود از آن سو چه سود کوشیدن

(حافظ، ۳۳۳)

در دیدگاه این عارفان، عشق افزون بر هنرهای فراوان، به انسان شور و حال، یگانگی، جاودانگی و در یک کلام مقام انسانی می بخشد. مولانا در یکی از غزل های معروف خود، کارکرد عشق با انسان را به کمال توصیف می کند که برای رعایت کوتاهی سخن فقط به نقل دو بیت اول این غزل، بسنده می شود:

مردم بدم زنده شدم گریه بدم خنده شدم
دیده ی سیر است مرا جان دلیر است را
دولت عشق آمد و من دولت پاینده شدم
زهرة شیر است مرا زهره ی تابنده دم ...

(مولوی، ۵۲۳)

در نظر سعدی نیز انسان بدون عشق، به مرتبه‌ی جمادی نزول می‌کند:

هر آدمی که بینی از سرّ عشق خالی در پایه‌ی جماد است او جانور نباشد (سعدی، ۴۸۲)

عشق و تأثیر آن در زندگی، موضوعی است که توجه بسیاری از اندیشمندان را به خود جلب کرده است، یکی از پژوهشگران درباره‌ی نقش عشق در زندگی معتقد است:

«امروز نیز عشق به عنوان درمان درد جدایی انسان‌ها و برطرف کننده‌ی نیاز روانی آن به اتحاد و یگانگی نگریسته می‌شود. اریک فروم می‌گوید: عشق عامل غلبه بر تنهایی و جدایی بشری است. عمیق‌ترین احتیاج بشر نیاز اوست به غلبه بر جدایی و رهایی از این زندان تنهایی. آرزوی پیوند مشترک انسانی نیرومندترین کوشش بشری است و اساسی‌ترین شوق هاست.

بشر بدون عشق نمی‌توانست حتی یک روز هم دوام داشته باشد. عشق نیروی فعال بشری است. نیرویی است که موانع بین انسان‌ها را می‌شکند و آدمیان را با یکدیگر پیوند می‌دهد. عشق انسان را بر احساس انزوا و جدایی چیره می‌سازد. با وجود این، به او امکان می‌دهد که خودش باشد و هم‌سازی شخصیت خود را حفظ کند. در عشق تضادی جالب روی می‌دهد، عاشق و معشوق یکی می‌شوند و در عین حال، از هم جدا می‌مانند. عشق بالاترین نوع فعالیت یعنی فعالیت روح است که فقط در صورت وجود آزادی درونی و استقلال شخصی میسر است. عشق یک عمل است، عمل به کار انداختن نیروهای انسانی و فعال بودن است نه فعل‌پذیری، پایداری است، نه اسارت. عشق انسان به خدا، در این مورد هم هدف رسیدن به وصل به منظور غلبه بر جدایی است. در حقیقت عشق به خدا نیز دارای همان صفات و جنبه‌های مختلف عشق به انسان است» (فقیه، ۴۰ و ۱۳۷۶:۴۱)

گنجینه‌ی متون عرفانی بازمانده، که از چنین ترغیب‌ها و رهنمودهایی آکنده است، نمایانگر توجه صاحبان این اندیشه‌ها بدین موضوع است. بازتاب چنین اندیشه‌هایی موجب شده واژه‌ی عشق و مشتقات و مترادف‌های آن از پر بسامدترین واژه‌های آثار عارفان به‌ویژه آثار عارفان جمال‌پرست باشد.

با چنین برداشتی، حاکم کردن عشق بر روابط اجتماعی مجالی برای ستیز و چالش باز نمی‌گذارد و افراد جامعه در یک نقطه‌ی مشترک با هم وحدت می‌یابند و بدین ترتیب، طرح این موضوع از این حیث می‌تواند، در گفت‌وگوی تمدن‌ها یا فرهنگ‌ها جایی داشته باشد.

۷. ترغیب به زیبایی و نیکی

از نکات بسیار مهم دیگری که در اندیشه‌های بیشتر عارفان، به ویژه جمال‌پرستان جلب نظر می‌کند و از محورهای اساسی و مهم اندیشه‌های آنان است، توجه و تأکید آنان به زیبایی و نیکی است. در نظر آنان هستی بدون زیبایی، به‌ویژه زیبایی‌های انسانی، بی‌معناست. سعدی شیرازی معتقد است.

عیش در عالم نبودی گر نبودی روی زیبا گر نه گل بودی نخواندی بلبلی بر شاخساری

(سعدی، ۶۲۰)

در دیدگاه جمال‌پرستان از جمله سعدی، همه‌ی جهان آینه‌ای است که زیبایی‌های خداوندی را باز می‌تاباند:

همه عالم جمال طلعت اوست تا که را چشم این نظر باشد
کس ندانم که دل بدو ندهد مگر آنکس که بی بصر باشد

(سعدی، ۴۸۰)

و:

گر اهل معرفتی هر چه بنگری خوب است که هرچه دوست کند همچو دوست محبوب است
کدام برگ درخت است اگر نظر داری که سرّ صنع الهی برو نه مکتوب است

(سعدی، ۸۱۳)

و:

... گر شهوت از خیال دماغت به در رود شاهد بود هر آنچه نظر بر وی افکنی

(سعدی، ۸۰۵)

با چنین بینشی، در عالم زشتی وجود ندارد و در این صورت، جای هیچ‌گونه ستیز و جدالی باقی نمی‌ماند. زیبایی مورد نظر جمال‌پرستان، به زیبایی‌های ظاهری یا معنوی مختصر نمی‌شود؛ بلکه همه را در بر می‌گیرد و عالی‌ترین آنها، هنگامی پدید می‌آید که زیبایی‌های برونی با زیبایی‌های درونی پیوند بخورد. سعدی بارها به این موضوع، اشاره کرده است:

ای موافق صورت و معنی که تا چشم من است از تو زیباتر ندیدم روی و خوشتر خوی را

(سعدی، ۴۱۹)

و:

دل عارفان ببردی و قرار پارسایان همه شاهدان به صورت، تو به صورت و به معنی

(سعدی، ۶۲۴)

و اما خلاصه‌ی کلام، این که نتیجه‌ی حاکم کردن چنین بینشی (زیبایی و نیک‌بینی) به نوعی فرهنگ‌سازی می‌انجامد که انسان را به وحدت فرا می‌خواند: «در دیدگاه عارفان جمال‌پرست و عاشق‌پیشه، زیبایی آیت حق و مایه‌ی معرفت و اعتبار است و انسان را به وحدت دعوت می‌کند.» (صیادکوه، ۱۶۳: ۱۳۷۸)

۸. جهانی اندیشیدن

یکی دیگر از مهم‌ترین ویژگی‌های اندیشگی عارفان جمال‌پرست، جهانی اندیشیدن و توجه به نوع انسانی است. به بیان دیگر، این عارفان هیچ‌گاه منطقه‌ای و محدود نمی‌اندیشند؛ بلکه همواره توصیه‌های عام دارند. بر این اساس، این وجه از اندیشه‌ی آنان در بهبود نظام اجتماعی، می‌تواند کارایی و تأثیر مهمی داشته باشد. این ویژگی، در پذیرش این اندیشه‌ها و تسلیم مخاطبان هم تأثیر فراوان داشته و دارد و به هتر می‌ماند که هرچه متعالی‌تر شود، دامنه‌ی شمول آن بیشتر گسترش می‌یابد و جنبه‌ی فرازمانی و فرامکانی پیدا می‌کند. این ویژگی، از مختصات آثار عرفانی است و به‌ویژه در ادب پارسی نمونه‌های بسیار دارد؛ چنان‌که نظر برخی از صاحب‌نظران خارجی را نیز به خود جلب کرده است. امرسون آمریکایی، زبان سعدی را دارای چنین خصلتی می‌داند و معتقد است: «سعدی به زبان همه‌ی ملل و اقوام سخن می‌گوید و گفته‌های او مانند هومر، شکسپیر و سروانت و مونتینی همیشه تازگی دارد» (دبیری نژاد، ۱۷۸: ۱۳۵۰) و امرسون آمریکایی گلستان سعدی را یکی از اناجیل و کتب مقدسه‌ی دینانتی جهان می‌داند و معتقد است که دستوره‌های اخلاقی آن، قوانین عمومی و بین‌المللی است (همان).

بخش بزرگی از آثار عرفانی بازمانده، حاوی مسایل مشترک جهانی است و مخاطب آنها، همه‌ی مردم جهان در همه‌ی دوره‌ها می‌توانند باشند. برای نمونه، مخاطب مولوی در حکایت یا داستان پر جاذبه‌ی طوطی و بقال، همه‌ی انسان‌ها هستند و شیوه‌ی تمثیل وی به گونه‌ای است که همه را در برابر استدلال هنری خود تسلیم می‌کند. هیچ‌کس، با منظور نهایی مولوی در این حکایت که می‌گوید هیچ‌گاه ملاک‌های ظاهری را محور قضاوت خود قرار ندهید، مخالفتی ندارد. همچنین پیام حافظ در بیت زیر جنبه‌ی فرا زمانی و مکانی دارد:

درخت دوستی بنشان که کام دل به بار آرد نهال دشمنی برکن که رنج بی‌شمار آرد

(حافظ، ۱۴۸)

همچنین سعدی در بیت‌های زیر به اندرزی همیشگی نظر داشته است:

به بازوان توانا و قوت سر دست	خطاست پنجه‌ی مسکین ناتوان بشست
نترسد آن که بر افتادگان نبخشاید	که گر زپای درآید کسش نگیرد دست
هر آنکه تخم‌بدی کشت و چشم نیکی داشت	دماغ بیهده پخت و خیال باطل بست
ز گوش پنبه برون آر و داد خلق بده	و گر تو می‌ندهی داد، روز دادی هست

(سعدی، ۴۷)

و:

تن آدمی شریف است به جان آدمیت نه همین لباس زیباست نشان آدمیت

(سعدی، ۷۸۹)

بر اساس آنچه اشاره شد، این شیوه‌ی برخورد و تفکر نیز که بیشتر عارفان بدان پای‌بند بوده‌اند و بدان عمل کرده‌اند، از مسایلی است که در جلب نظر مخاطبان مؤثر می‌افتد و از این حیث می‌توان در گفت‌وگوی تمدن‌ها از آن بهره جست.

۹. نیک‌بینی، نوجویی و ستیز با کهنه‌پرستی

نوع نگرش انسان به هستی و محیط پیرامون خود، در شیوه‌ی زندگی او تأثیر فراوان دارد. بی‌تردید، هرچه انسان با بدبینی و خشونت به جهان اطراف خود نگاه کند، جهان نیز در نظرش خشن و ناخوشایند جلوه می‌کند. نیک‌بینی و خوش‌بینی جهان را در نظر انسان، قابل تحمل‌تر، زیباتر و دوست داشتنی‌تر جلوه می‌دهد. این منظور را صائب تبریزی (۱۰۱۶-۱۰۸۱) به زیبایی، در بیت زیر بیان کرده است:

زمانه بویه‌خار از درشت‌خویی توست اگر شوی تو ملایم جهان گلستان است

(سجادی، ۱۳۷۸:۶۰)

جناب مولوی این منظور را به زیبایی در دو بیت زیر چنین بیان کرده است:

پیش چشم داشتی شیشه‌ی کبود ز آن سبب عالم کبود می‌نمود
گر نه کوری این کبودی دان ز خویش خویش را بد گو مگو کس را تو بیش

(مولوی، دفتر اول، بیت‌های ۱۳۲۹ و ۱۳۳۰)

نیک‌بینی، نوشتن پیوستگی و ستیز با کهنه‌پرستی و عادت‌طلبی از موضوع‌های برجسته‌ای است که در آثار بیشتر عارفان، به‌ویژه عارفان جمال‌پرست به چشم می‌خورد. جلوه‌ی این موضوع در آثار مولوی، به‌ویژه، در غزلیات شمس و مثنوی معنوی، برجستگی خاصی دارد. بیت‌های زیر که از یک غزل معروف مولوی برگزیده شد، بدین موضوع یعنی نوبینی و تازه‌شدن پیوستگی نظر دارد:

هین سخن تازه بگو تا دو جهان تازه شود وا رهد از حد جهان بی‌حد و اندازه شود
خاک سیه بر سراو کز دم تو تازه نشد یا همگی رنگ شود یا همه آوازه شود...

(مولوی، ۱۳۶۹:۲۰۷)

در ابیات زیر نیز که از حیث موضوع مورد بحث، حایز اهمیت است، مولوی به خاطر این که دید خوش بینانه‌ای دارد، با همه‌ی هستی در صلح و آشتی است و جهان در نظر او، چون بهشت جلوه کرده است. در چنین جهانی است که او با بانگ جویباران و رقص شاخه‌ها مست می‌شود و بدین علت، پیوسته صورت‌ها و جمال‌های نو می‌بیند و به دلیل این نوبینی، هیچ‌گاه دچار ملال نمی‌شود:

کلّ عالم صورت عقل کل است کوسه بابای هر آنک اهل قل است
چون کسی با عقل کل کفران فزود صورت کل پیش او هم سگ نمود
صلح کن با این پدر عاقی بهل تا که فرش زر نماید آب و گل
من که صلح دایماً با این پدر این جهان چون جنت استم در نظر
هر زمان نو صورتی و نو جمال تا ز نو دیدن فرو میرد ملال
من همی بینم جهان را پر نعیم آب‌ها از چشمه‌ها جوشان مقیم
بانگ آبش می‌رسد در گوش من مست می‌گردد ضمیر و هوش من
شاخه‌ها رقصان شده چون تابیان برگ‌ها کف زن مثال مطربان

(مثنوی، دفتر چهارم، بیت‌های ۳۲۵۹ تا ۳۲۶۸)

در بیت‌های بالا ما با یکی از مهم‌ترین وجوه و ابعاد شخصیتی مولوی آشنا می‌شویم؛ شخصیتی پر توان که شور و حال بسیار دارد و از هرگونه ناامیدی و خمودی خالی است. این جنبه از شخصیت وی، در غزلیاتش بسیار نمایان‌تر است. در بیت‌های زیبای زیر نیز مولانا مخاطبان خود را به نوجویی و ستیز با کهنه‌پرستی سفارش کرده است:

... تازه می‌گیر و کهن را می‌سپار که هر امسالت فزون است از سه پار
گر نباشی نخل‌وار ایشار کن کهنه بر کهنه نه و انبار کن
کهنه و گندیده و پوسیده را تحفه می‌بر بهر هر نادیده را
آن‌که نو دید او خریدار تو نیست صید حق است او گرفتار تو نیست

(مثنوی، دفتر پنجم، بیت‌های ۸۰۹ تا ۸۱۳)

در نظر مولوی، این جهان پیوسته در حال نوشدن است.

هر نفس نو می‌شود دنیا و ما بی‌خبر از نوشدن اندر بقا
عمر همچون جوی نو نو می‌رسد مستمری می‌نماید در جسد

(مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۱۴۵ و ۱۱۴۶)

چنین نگرش عمیقی نسبت به هستی، انسان را از کتبه‌بینی می‌رهاند و دیدی زیبا به انسان می‌بخشد. بی‌تردید، رسیدن به چنین مدینه‌ای به فرهنگ‌سازی عظیمی نیازمند است. آنچه تاکنون بدان اشاره شد، بی‌تردید تنها گوشه‌ای از وجوه ممتاز یا برجسته‌ی اندیشه‌های عرفانی است و موضوع‌های متعدد دیگری نیز در آثار آنان به چشم می‌خورد که در این زمینه قابل طرح است که برای رعایت کوتاهی سخن از پرداختن بدان‌ها پرهیز می‌شود. توجه به دوستی، تواضع، عدالت‌جویی، نیک‌خواهی برای همه‌ی انسان‌ها، تسامح و تساهل، صلح‌پیشگی، آزاد اندیشی و ... از موضوع‌های دیگری است که همواره مورد توجه و تأکید و حتی شعار عارفان بوده و در موضوع گفت‌وگوی فرهنگ‌ها یا تمدن‌ها می‌تواند مطرح شود. برای نمونه در دیوان غزلیات سعدی، دست کم دوازده غزل هست که با ردیف «دوست» پایان می‌یابد و این نشانگر اهمیت ویژه‌ای است که سعدی برای این مطلب قایل است. افزون بر این، واژه‌ی دوست و مترادف‌های آن، از واژه‌های پر بسامد دیوان غزلیات سعدی و حافظ است. سعدی بهشت را صحبت یاران همدم، تلقی می‌کند و حافظ اعتقاد دارد، با نشان دادن نهال دوستی است که انسان به کام و مراد خود دست می‌یابد. شاید بر همین اساس است که یکی از نویسندگان فرانسوی هوادار سعدی، خطاب به وی می‌گوید:

«سعدی به لطف حکایت‌های شیرین و آسمانیت، همیشه تا جهان هستی، هست بوسه بر لب یار خواهی زد، تندخویان را به اعتدال فراخواهی خواند. شرمخویان را شجاعت خواهی بخشید، لثیمان را نکوهش خواهی کرد. حسودان و درماندگان و بینوایان را دلداری خواهی داد و به فرجام نغمه‌ی خوش‌آهنگ و دلنواز برای همه‌ی جهانیان صلح و آرامش به ارمغان خواهد آورد» (حدیدی، ۱۳۷۳: ۳۱۳).

۱۰. نتیجه‌گیری

موضوع گفت‌وگوی تمدن‌ها یا فرهنگ‌ها، از جمله مباحث گسترده‌ای است که در سطح جهانی و کلان، مطرح می‌شود، بنابراین، ایجاب می‌کند که از دیدگاه‌ها و جنبه‌های گوناگون، مورد پژوهش قرار گیرد. در این مقاله، برخی از محورهای اصلی اندیشگی عارفان، به‌ویژه عارفانی که به جمال‌پرستان منتسب هستند، به عنوان شیوه‌ای مناسب در گفت‌وگوی فرهنگ‌ها یا تمدن‌ها پیشنهاد شده است. برخی از این شیوه‌ها، در مقاله به عنوان ابزارهایی کارآ در گفت‌وگوی تمدن‌ها یا فرهنگ‌ها تحلیل شد با این اعتقاد که اتخاذ چنین شیوه‌هایی پیوند بین انسان‌ها را استوارتر می‌کند و ستیزها و چالش‌ها، به‌ویژه چالش‌های مذهبی و اجتماعی را کاهش می‌دهد.

منابع

قرآن کریم. ترجمه‌ی محمد کاظم معزی، تهران: اسوه.

- انصاری، قاسم. (۱۳۷۱). **مبانی عرفان و تصوف**، تهران: دانشگاه پیام‌نور.
- انوری، حسن. (۱۳۷۸). **گزیده‌ی غزلیات سعدی**، تهران: پیام امروز.
- عریان، باباطاهر. (۱۳۶۷). **رباعیات**، تهران: یاسین.
- حافظ، شمس‌الدین. (۱۳۷۳). **دیوان حافظ شیرازی**، تهران: جمهوری.
- حدیدی، جواد. (۱۳۷۳). **از سعدی تا آرگون**، چاپ اول، تهران: دانشگاه تهران.
- دبیری نژاد، بدیع‌الله. (۱۳۵۰). **تصوف در نظر سعدی، مقالات درباره‌ی زندگی و شعر سعدی**، شیراز: دانشگاه شیراز.
- رازی، نجم‌الدین. (۱۳۷۱). **مرصادالعباد**، به اهتمام محمدامین ریاحی، تهران: علمی و فرهنگی.
- روزبهان. (۱۳۶۰). **عبرالعاشقین**، به تصحیح هانری کربن و محمد معین، تهران: توحیدی.
- سجادی، علی محمد. (۱۳۷۸). **صائب تبریزی و شاعران معروف سبک هندی**، چاپ پنجم، تهران: پیام نور.
- سعدی، شیخ مصلح‌الدین (۱۳۶۵). **کلیات سعدی**، به اهتمام محمدعلی فروغی، چاپ پنجم، تهران: امیرکبیر.
- شبل‌نعمانی. (۱۳۳۹). **شعرالعجم**، ج ۲، ترجمه‌ی سیدمحمدتقی فخر داعی گیلانی، تهران: ابن سینا.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۸۰). **از عرفان یازید تا فرمالیسم روسی، مجله هستی**، پاییز.
- شمیسا، سیروس. (۱۳۷۶). **منطق‌الطیر عطار**، تهران: پیام نور، چاپ پنجم.
- صیادکوه، اکبر. (۱۳۷۸). **زیبایی‌شناسی سعدی**، (پایان نامه دکتري، ارائه شده به تحصیلات تکمیلی دانشگاه شیراز).
- عراقی، فخرالدین ابراهیم همدانی. (۱۳۷۵). **کلیات عراقی**، با مقدمه و تصحیح سعید نفیسی، تهران: کتابخانه سنایی.
- فروزان‌فر، بدیع‌الزمان. (۱۳۵۱). **سعدی و سهروردی، مجموعه مقالات و اشعار استاد بدیع‌الزمان فروزان‌فر**، به کوشش عنایت‌الله مجیدی، تهران: کتابفروشی دهخدا.
- فقیه، نظام‌الدین. (۱۳۷۶). **سریان عشق در هستی**، شیراز: نوید.
- لهسایی‌زاده، عبدالعلی. (۱۳۸۰). **سطوح خرد، میانه و کلان در گفت‌وگوی تمدن‌ها و فرهنگ‌ها، کارنامه پژوهشی دانشگاه شیراز: مرکز نشر دانشگاه شیراز**.
- محقق داماد، سید مصطفی. (۱۳۸۲). **دین و گفت‌وگوی تمدن‌ها، فصلنامه‌ی هستی**، بهار، شماره ۲۰.
- محمد بن منور. (۱۳۶۶). **اسرار التوحید**، بخش اول، با مقدمه و تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: آگاه، چاپ اول.
- مولوی. (۱۳۶۹). **کلیات شمس تبریزی**، زمستان، تهران: نشر طلوع، چاپ چهارم.
- مولوی، **مثنوی معنوی**، (بی‌تا). به همت رینولد. الین نیکلسون (دوره سه جلدی)، تهران: انتشارات مولا.
- میبدی، ابوالفضل. (۱۳۷۱). **کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار**، ج ۶، تهران: امیرکبیر، چاپ پنجم.
- نظامی. (۱۳۷۲). **کلیات خمسه‌ی نظامی** (دوره‌ی دو جلدی)، به اهتمام پرویز بابایی، چاپ اول، تهران: نگاه.
- همایی، جلال‌الدین. (۱۳۶۶). **تصوف در اسلام**، تهران: مؤسسه نشر هما، چاپ دوم.